**جلسه هفتم**

**تنبیهات قاعده ترتب :**

**تنبیه اول:** قانون ترتب در چه مواردی از مسائل فقه و موضوعات آن جاری می­شود.

 این بحث از ابداعات جناب کاشف الغطاء است و قبل ایشان کسی به این بحث اشاره نداشته است و اساس این بحث در صغری و مصادیق جریان قاعده ترتب است.

ایشان در کتاب کشف الغطاء مقدماتی را بیان کرده است که در مقدمه ۱۷ به دو مورد از تکالیف اشاره می­کند یکی مورد جهر و اخفات و یکی قصر و اتمام و می­فرماید در این دو باب عمل به مهم مجزی است از باب قاعده ترتب.

**توضیح:**اگر کسی جاهل مقصِّر باشد و در یادگیری مسائل این دو باب کوتاهی کند و در موضِع جهر اخفات خواند یا بالعکس و در موضع اتمام قصر خواند و یا بالعکس نماز او صحیح است و از طرفی مستحَّق عقاب نیز می­باشد.

 اما نماز صحیح است به قانون ترتب. زیرا در این قاعده گفته شد اگر اهم عصیان شد و مهم انجام شد مُجزی است و اساس ترتب همین بود. در ما نحن فیه هم اگر وظیفه ما جهر (اهم) باشد و اخفات(مهم) باشد حال اگر اهم را ترک کرد و عصیان نمود و مهم را بجا آورد این عمل به مهم مجزی است به قاعده ترتب .

اما عقاب دارد برای اینکه امر اهم را ترک کرده است مثلا جهر را باید می­خواند اما آن را ترک کرده است و لذا به خاطر همین ترک باید عقاب شود.

در نهایت می­فرماید اگر قاعده ترتب را قبول نکنیم در بسیاری از موارد فقه به مشکل می­خوریم و برای قول به صحت آنها دلیلی نداریم چرا که تنها دلیل برای صحت آن موارد قاعده ترتب است

حال بحث می­کنیم که این مبنای ایشان تام است یا خیر ؟ به عبارت دیگر این دو مسئله ( جهر و اخفات و قصر و اتمام ) از مصادیق باب تزاحم هستند یا خیر؟

**اشکال شیخ انصاری بر مبنای کاشف الغطاء:**

اولین کسی که با ایشان مخالفت کرد شیخ انصاری در کتاب برائت رسائل در ضمن عبارت و الثالث است که احکام جاهل مقصِّر را بیان می­کند و در ضمن بیان این احکام نظر جناب کاشف الغطاء را رد می­کند.

 **توضیح:** جناب شیخ می­فرماید.

 **اولاً** در بحث جهر و اخفات ، اتمام و قصر موضوع قاعده ترتب محقق نیست.

**دلیل:** معقول نیست در جای که نماز جهری امر دارد نماز اخفاتی دارای امر باشد . لذا اول ثابت کنید که اخفات در موضع جهر امر دارد تا بعد یکی را اهم و دیگری را مهم بدانیم بعد قانون ترتب جاری شود.

**ثانیاً** به چه دلیل با عصیان امر به اهم ملاک امر اهم ساقط شده است ؟ به عبارت دیگر به چه دلیل اگر ما اهم را عصیان کردیم و مهم را به جا آوردیم این بجا آوردن مهم کفایت از امر به اهم را داشته باشد؟

چه مانعی دارد معصیت امر اهم صورت گیرد و در عین حال ملاک امر اهم باقی باشد لذا نظر شما درست نیست

**نکته:** اشکال جناب شیخ انصاری کبروی است یعنی از اصل قاعده ترتب را قبول ندارد.

**مرحوم نائینی سه اشکال بر کلام کاشف الغطاء دارد**

**اشکال اول**: این اشکال صغروی است به این بیان که ایشان اصل قاعده ترتب را می­­پزیرد اما قبول ندارد این مسأله جهر و اخفات و قصر و اتمام ازصغریات باب تزاحم باشد بلکه از باب تعارض است. در حالی که قاعده ترتب از صغریات باب تزاحم است ( تزاحم به معنی این است که دو تکلیف بالفعل گردن ما را گرفته است اما ما در مرحله امتثال یک قدرت بیشتر نداریم لذا هر دو را نمی­توانم انجام دهم در نتیجه با قاعده ترتب امر مهم را صحیح می­دانیم.

اما در باب تعارض می­گوییم ممکن نیست شارع در یک آن دو نمازِ واجب جعل کند ( هم جمعه و هم ظهر) و لذا امکان ندارد دو دلیل گردن ما را بگیرد و یک دلیل دلالت بر وجوب نماز جمعه کند و دیگری دلالت بر حرمت . لذا همین اندازه که من علم دارد که خداوند دو تکلیف همزمان را بر کسی واجب نمی­کند این علم منشأ می­شود که ما بدانیم که خداوند در یک روز نماز جهر و اخفات را بر ملکف واجب نمی­کند حال که این علم را دارم لذا تزاحمی در کار نیست چون یکی از جهر و اخفات ملاک ندارد و لذا مسأله از باب تعارض می­شود در حالی که جریان قاعده ترتب در جای است که هر دو ملاک داشته باشند و ما هم یک قدرت داریم .در حالی که الان می­دانم خداوند هم جهر و هم اخفات را واجب نکرد لذا قاعده ترتب جاری نمی­شود بلکه بحث ما در بحث تعارض داخل می­شود حالا چه تعارض باذات چه بالعرض .

**نکته:** مراد ایشان از تعارض بالذات تعارض بین وجوب و حرمت است چراکه ذاتا بین وجوب و حرمت تعارض است. و مراد از تعارض بالعرض تعارض بین دو دلیل دال بر وجوب است مثلا یک دلیل نماز جمعه و دلیل دیگر نماز ظهر را واجب می­داند و ما یقین داریم یکی از آنها باطل است. و این علم منشأ می­شودکه این بحث را در باب تعارض وارد کنیم مثل خبرین متعارضین. پس شما ای دو مسئله را نمی­توانیداز باب قاعده ترتب بگیرید.

**سوال:** فرق بین مبنای شیخ و نائنی چیست؟

اشکال شیخ کبروی است به این معنی که ایشان اصلا قاعده ترتب را قبول ندارد چرا که ایشان عقیده دارد با وجود امر داشتن اهم مهم دیگر امر و ملاکی ندارد تا این امر و ملاک مهم با امر اهم تزاحم یا تعارض کند.

اما اشکال مرحوم نائینی صغروی است به این معنی که قبول دارد وجود امر برای اهم و مهم را اما این دو امر را از باب تزاحم نمی­داند بلکه از باب تعارض می­گیرد (یعنی مسأله جهر و اخفات از مصداق باب تعارض است نه تزاحم در حالی که ترتب مربوط به باب تزاحم است .لذا اشکال ایشان صغروی است نه کبروی.